



زمینه‌ها و چگونگی تأسیس جامعه اسلامی دانشجویان
در گفت‌وگو با مهدی فضایی

جامعه اسلامی دانشجویان حاصل استبداد دفتر تحکیم بود

مهدی فضایی از دانشجویان فعال دهه ۶۰ دانشکده الهیات دانشگاه تهران است که به گفته خودش به سبب برخوردهای حذفی انجمن اسلامی دانشجویان، به همراه تعداد دیگری از همفکرانش به سمت تأسیس جامعه اسلامی دانشجویان متمایل می‌شود. در این گفت‌وگو ضمن بررسی و تشریح فضای دانشجویی در دهه ۶۰، علل و چگونگی تأسیس جامعه اسلامی دانشجویان نیز مورد بررسی تاریخی قرار گرفت. فضایی در حال حاضر مسئولیت انتشارات سروش سیما را برعهده دارد و پیش از این نیز مدیرعامل خیرگزاری فارس بوده است.

انجمن‌های
اسلامی
دانشگاه‌های
مختلف که تحت
عنوان دفتر
تحکیم فعالیت
می‌کردند با یک
غلظت زیادی
گرایش زیادی
به جریان چپ و
دولت‌مهندس
موسوی داشتند
و بشدت هم
مورد حمایت
دولت بودند

بیاید و جامعه اسلامی دانشجویان را تحویل بگیرید. آقای سهلانی هم با دکتر مرادیان صحبت کردند و ایشان هم با من صحبت کردند. قرار شد اولین جلسه را ما ۳ نفر با آقای بادامچیان داشته باشیم. این در مقطع زمانی سال ۶۸ است. در آن جلسه ما دو سؤال کلیدی از آقای بادامچیان داشتیم. یکی اینکه ما قائل به این هستیم کاری که می‌خواهد انجام شود اگر تأیید مستقیم و صریح رهبری را ندارد، مخالفت ایشان را هم نداشته باشد، یعنی حداقل سکوت باشد و شما اطلاع دارید که آقا نظری روی این کار دارند یا نه؟ سؤال دوم هم این بود که شما در جامعه اسلامی دانشجویان قرار است چه جایگاهی داشته باشید؟ راجع به بخش اول گفتند که آقا مخالفتی ندارند، راجع به بخش دوم هم گفتند من هیچ جایگاهی برای خودم تعریف نکرده‌ام، ما روی این قضیه حساس بودیم که آیا قرار است کسی از بیرون مدیریت کند؟ گفتیم اگر اینطور باشد ما نیستیم، ایشان هم صراحتاً گفتند نه ما هیچ دخل و تصرفی نداریم فقط یک واسطه بودیم که به دوستان قبلی بگوییم که عنوان به جمع شما منتقل شده است و شما هر جور صلاح می‌دانید عمل کنید. هر کمکی هم خواستید ما انجام می‌دهیم ولی ورودی در مسائل نداریم و خب ما این دو مسئله‌مان حل شد. سپس دوستان دیگری هم وارد کار شدند مثل آقای درخشان، (پسر شهید درخشان) که دانشجوی اقتصاد بود. آقای رفیق دوست (برادرزاده محسن رفیق دوست) که دانشجویی دانشکده فنی بود و نفر آخر هم فکر می‌کنم آقای نصر دانشجوی اقتصاد دانشگاه علامه بود.

آقای سهلانی و مرادیان چه رشته‌هایی می‌خواندند؟

آقای سهلانی مدیریت بازرگانی می‌خواندند و آقای مرادیان پزشکی. ما ۶ نفر جلساتمان تشکیل شد و دیگر عنوان جامعه اسلامی دانشجویان به ما منتقل شد. جلسات اولیه‌ای را تشکیل دادیم و دوستانی را دعوت کردیم. بحث اعلام موجودیت مطرح بود. در کل بحث‌های زیادی داشتیم مثلاً اینکه اول کار تشکیلاتی کنیم و بعد برویم در صحنه دانشگاه؟ یا برویم فعالیت کنیم یا هر دو را با هم جمع کنیم؟ بحث اساسنامه بود. در همین دوران رسیدیم به مقطع انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس سوم در سال ۶۸ در آن انتخابات فکر کنم ۳ نفر قرار بود به عنوان نماینده تهران

عنوان اردوهای فرهنگی شهدای ۲۲ تن فعالیت می‌کردند که مقررشان هم عمدتاً دانشکده هنر بود و جلساتی را هم داشتند که در بحث‌های اخلاقی آقای فاطمی‌نیا را دعوت می‌کردند و در بحث‌های تاریخی مرحوم آقای مروی را دعوت می‌کردند، مجموعه دیگر نیز هیأت متوسلین به حضرت زهرا (س) بودند که در مسجد جلیلی پاتوقشان بود و غالباً نیروهای جدا شده از دفتر تحکیم بودند. مثل آقای محمدی و دکتر صدر که بچه‌های علوم پزشکی بودند. این ۲ مجموعه که به لحاظ فکری و سیاسی با هم اختلاف‌های زیادی داشتند به عنوان مجموعه‌های دانشجویی مطرح بودند و ما هم با هر دو جریان ارتباط داشتیم. حتی خاطرم هست که ما در یک مقطعی خیلی سعی کردیم این دو مجموعه را به هم نزدیک کنیم و پیوندی برقرار کنیم که نشد.

پس از جنگ تشکیلات به چه سمتی پیش رفت؟
اما پس از پذیرش قطعنامه دیگر جنگ مسئله اصلی کشور نبود و در فضای دانشگاه‌ها هم مدماتی برای فعالیت‌های سیاسی فراهم شده بود تا این که قضیه ارتحال امام (ره) پیش آمد و انتصاب آقا توسط خبرگان به رهبری، خب یکی از بحث‌های جدی ما در آن دوران، بحث ریاست جمهوری آقا بود و وقتی ایشان رهبر شدند با توجه به سابقه‌ای که از تحکیم و دیدگاهشان نسبت به آقا داشتیم احساس کردیم آقا یک پایگاه تشکیلاتی منسجمی در دانشگاه ندارند. آن دو مجموعه هم که خیلی در دانشگاه فعالیت مشخص اجرایی و عملیاتی نداشتند، این بود که تصمیم گرفتیم مقداری منسجم‌تر بشویم. شاخه‌های مختلفی که در حزب جمهوری بودند مثل شاخه دانشجویی و دانش‌آموزی و کارگاهی و فرهنگی و امثالهم پس از انحلال حزب، تحت عنوان جامعه اسلامی فعالیت می‌کردند. مثلاً جامعه اسلامی فرهنگیان، جامعه اسلامی مهندسی و... یک مجموعه هم تحت عنوان جامعه اسلامی دانشجویان بود ولی آنها دانشجویی را به معنای اعم تعریف کرده بودند که طلاب را هم در بر می‌گرفت و فقط اسمش دانشجویان بود. دوستانی که آن زمان بودند چندتاشان روحانی بودند و هیچ فعالیتی در صحنه دانشگاه و بیرون از آن نداشتند و فقط یک اسم و عنوانی بود. چون آقای بادامچیان بحث جامعه‌های اسلامی را دنبال می‌کردند، با توجه به عدم فعالیت جامعه اسلامی دانشجویان، با آقای سهلانی که عضو شاخه دانش‌آموزی حزب بود صحبت کرده بودند که شما

شما چه سالی وارد دانشگاه شدید؟ فضای آن مقطع چگونه بود؟

سال ۶۴ وارد دانشکده الهیات دانشگاه تهران شدم. از طرفی شرایط دفاع مقدس بود و امام (ره) جنگ را به عنوان مسئله اصلی کشور تعریف کرده بودند. از آن طرف در پشت جبهه در فضای سیاسی کشور هم فضای نسبتاً پرتلاطمی بود و جریان‌های چپ و راست خیلی پررنگ بودند. در دانشگاه هم این قضیه خیلی جدی مطرح بود. مهم‌ترین بحثی که ما آن موقع داشتیم بحث انحصاری بود که در دانشگاه بود که واقعا اجازه طرح هیچ صحبت مخالف جریان چپ در دانشگاه‌ها داده نمی‌شد و نمونه‌های خیلی زیادی داشت، دوستانی که بعداً کنار هم جمع شدیم و جامعه اسلامی را تشکیل دادیم، در دانشکده‌های خودمان به دفاتر این برخوردهای یکطرفه و انحصار طلبانه و تند و خشن را دیده بودیم.

به طور خاص مثال می‌زنید؟

بله، به طور خاص در دانشکده خود ما، با این که در ابتدا هنوز موضع سیاسی ما مشخص نشده بود، بارها دوستان انجمن ما را دعوت کردند که سریع‌تر برویم عضو بشویم و در جلسات مختلف ما را دعوت کردند. اما در اولین جلسهای که در آمفی تئاتر دانشکده الهیات برگزار شد موضع ما مشخص شد و من چند دقیقه‌ای صحبت کردم و مشخص شد خط فکری ما متفاوت است، از آن به بعد دیگر در هیچ یک از جلسات انجمن دعوت نشدیم و حتی تا قبل از آن قرآن اول جلسات را ما می‌خواندیم، ولی بعد از آن این را هم دیگر اجازه ندادند. مثلاً خاطرم هست یک بار آقای محتشمی‌پور آمده بودند دانشکده، من رفتم که با ایشان صحبت کنم، با یک رفتار خیلی زشتی من را از ایشان دور کردند. یا دوستان دیگر، آقای سهلانی که در دانشکده حقوق بودند، به واسطه اعتراضی که به آقای اصغرزاده کردند با ایشان برخورد شد.

تقریباً برای بقیه دوستان هم فضا همین طوری بود، یعنی فضا یک فضای بسته‌ای بود. علی‌الرحال این فضا از سال ۶۶-۶۵ به تدریج تغییر کرد. بعضی از ما در جلسات بیرونی دانشگاه با هم آشنا شدیم ولی بحث ایجاد تشکیلات در آن موقع نداشتیم، چون آن موقع تقریباً ۲ تشکل غیر از دفتر تحکیم در فضای دانشجویی مطرح شدند. یک جریان جریان آقای طبرزدی بودند که تحت

چشم‌پوش دانشجویی

از شهری زندگی و فریب زندگی تا انقلاب اسلامی



آن موقع تقریباً
۲ تشکل غیر
از دفتر تحکیم
در فضای
دانشجویی مطرح
شدند. یک
جریان، جریان
آقای طبرزدی
بودند که تحت
عنوان اردوهای
فرهنگی شهدای
۷۲ تن فعالیت
می‌کردند که
مقرشان هم
عمدتاً دانشکده
هنر بود و
جلساتی را هم
داشتند که
در بحث‌های
اخلاقی آقای
فاطمی‌نیا را
دعوت می‌کردند
و در بحث‌های
تاریخی مرحوم
آقای مروی را
دعوت می‌کردند.
مجموعه دیگر
نیز هیأت
متوسلین به
حضرت زهرا (س)
بودند که در
مسجد جلیلی
پاتوقشان بود
و غالباً نیروهای
جدا شده از
دفتر تحکیم
بودند. مثل
آقای محمدی
و دکتر صدر
که بچه‌های
علوم پزشکی
بودند. این ۲
مجموعه که به
لحاظ فکری و هم
سیاسی با هم
اختلاف‌های
زیادی داشتند

انتخاب شوند. ممکن است حافظام خوب یاری نکند ولی فکر کنم آقای مرتضی نبوی و خانم بهروز و آقای ناطق برای تهران مطرح بودند.

ما یک جلسه‌ای را در تالار این سبنای دانشگاه پزشکی تهران برگزار کردیم و از آقای نبوی و خانم بهروز دعوت کردیم. قبلاً هم اعلام کرده بودیم که جامعه اسلامی دانشجویان برگزار کننده است. خیلی اتفاق مهمی بود چون برای اولین بار بود که یک تشکیلات دانشجویی در دانشگاه تهران می‌خواست کاری غیر از کار دفتر تحکیم انجام دهد. پیش‌بینی می‌کردیم که برخوردی ایجاد شود، قبلاً رفتم پیش آقای محفوظی که نماینده امام در آن زمان در دانشگاه تهران را داشتند و با آقای امراللهی که جانشین ایشان بودند صحبت کردیم و گفتیم که ما چنین برنامه‌ای داریم، آنها هم موافقت کردند و برای اینکه اتفاقی نیفتد قرار شد آقای امراللهی هم در جلسه شرکت کنند.

جلسه تشکیل شد و دانشجویان آمدند اما وسط جلسه بچه‌های انجمن اسلامی رفتند برق را قطع کردند و جلسه مقداری شلوغ شد. اما به هر حال برنامه با درگیری‌های مختصری برگزار شد. این اولین نشست رسمی جامعه اسلامی دانشجویان بود. جلسه دوم همزمان شد با قضیه رئیس‌جمهور رومانی که زمانی که وی به کنسورش برگشت کودتا شده بود و او از کار برکنار شد. یک جریان شدیدی در کشور علیه وزیر خارجه وقت آقای ولایتی راه افتاد که مثلاً این چه وزارت خارجه‌ای است که نمی‌تواند پیش‌بینی کند و از کشوری دعوت می‌کند که تا رئیس‌جمهورش برکنار شده و او کودتا شده است. خیلی هجمه سنگینی بود. از آن طرف هم آقای وزارت خارجه دفاع کرده بودند. بحث وزارت خارجه هم بحث باسابقه‌ای بود. ما احساس کردیم که صحبت آقای دفاع ایشان از وزارت خارجه نباید در دانشگاه غریب بماند. لذا رفتم و این مسئله را دنبال کردیم که در مسجد دانشگاه تهران در حمایت از صحبت‌های آقای مراسم را برگزار کنیم، رفتم با آقای ناطق صحبت کردیم که ایشان هم پذیرفتند که بیایند دانشگاه.

ما رفتم تدارک جلسه را ببینیم. با دوستان در دانشگاه‌های مختلف صحبت کردیم که بیایند و جمعیت بیاید. این مراسم خیلی بازتاب پیدا کرد اما بچه‌های انجمن از شب قبل مراسم شروع کردند به پاره کردن تراکت‌های تبلیغاتی و حتی درگیر شدن با بچه‌های جامعه مثل آقای وحید زمانی که زدن دندان‌ش را شکستند. به هر حال مراسم برگزار شد. قرار بود مراسم عصر باشد و با نماز ظهر شروع شود اما پیش از ظهر که آمدیم دیدیم در مسجد دانشگاه بسته است. یاد است که اولین بار بود که در مسجد دانشگاه در چنین ساعتی بسته بود. انجمنی‌ها رفته بودند رایزنی کرده بودند که در مسجد بسته شود. در همان زمان که دوستان داشتند پیگیری می‌کردند در مسجد باز شود آقای ناطق آمدند گفتند چرا به من نگفتید این جوری شده؟

ما گفتیم اگر می‌گفتیم شما نمی‌آمدید! ولی ایشان همانجا در محیط جلوی مسجد عباسیان را روی زمین پهن کردند و ما هم با بلندگو آذان گفتیم و نماز جماعت برگزار شد. بین دو نماز دیدند که صحنه خیلی بدی شده است، آمدند در مسجد را باز کردند ولی حاج آقا اعتنایی نکرده و نماز عصر را هم پشت در خواندند. بعد از نماز که دیگر درها باز بود جمعیت رفتند داخل مسجد، ولی آقای هم یکی دو تا چراغ بیشتر روشن نبود. آقای ناطق رفتند بالای منبر و تا آمدند شروع کنند، تعدادی از بچه‌های انجمن اسلامی در حال شعار دادن وارد مسجد شدند و نگذاشتند آقای ناطق صحبت کنند. ایشان هم در حد دو سه کلمه گفتند من انتظار داشتم در اینجا که محیط دانشگاه است فضایی باشد که نظرات مختلف افراد مطرح شود و متأسفم که اینطور شده است.

ایشان در حد همین چند جمله صحبت کردند و از منبر آمدند پایین. دو طرف در مسجد شمار می‌دادند و در نهایت آقای ناطق رفت. این مسئله موجب بازتاب وسیع حرکت جامعه اسلامی شد. مثلاً تیتراژ یک روزنامه رسالت در فرادای آن روز همین اتفاق بود و مجموعاً خیلی به این قضیه پرداخته شد و به این ترتیب اسم جامعه اسلامی دانشجویان در کشور مطرح شد. بیانیه‌های دفتر تحکیم شروع شد که یک جریان قارچ‌گونه‌ای از بیرون دانشگاه آمده و این تعبیر، ولی دیگر عملاً ما وارد زمینه جدی کار شده

بودیم و تقریباً همه مسئولین سیاسی کشور هم با اسم جامعه اسلامی دانشجویان آشنا شده بودند و فعالیت‌های ما خیلی گسترده‌تر شد و بحث راه‌اندازی دفتر در دانشگاه‌های مختلف مطرح شد که دانشگاه‌های تبریز، آصفهان، مشهد و... جزو اولین دانشگاه‌ها بودند.

II در دانشگاه تهران از اول دفتر داشتید؟

ما در دانشگاه دفتر نداشتیم، دانشگاه اصلاً به ما اجازه نمی‌داد. جلسات اولیه ما در چهارراه آبردار، خیابان مجاهدین تشکیل می‌شد. آن زمان آقای مرادیان دبیر کل بودند، من مسئول سیاسی بودم، آقای سهلانی واحد تشکیلات و آقای درخشان تدارکات بودند. در هر دانشگاهی که جامعه تشکیل می‌شد برخوردهای شدید انجمن اسلامی وجود داشت. یاد هست در دانشگاه شیراز پس از تشکیل جامعه اسلامی یک شب بچه‌های انجمن اسلامی ریختند در خوابگاه و بچه‌های جامعه را کتک زدند و از آنجا بیرون کردند. خیلی برخوردهای عجیب و غریبی بود. خیلی برای ما جالب بود که همین‌ها در سال‌های بعد به تک صدایی و انحصار طلبی اعتراض می‌کردند و می‌گفتند دانشگاه باید محیط تضارب افکار و آرا باشد! شعار چند صدایی این دوران و رفتار تک صدایی آن دوران خودشان برای ما خیلی جالب بود و نشان می‌داد که واقعا باور ندارند به آنچه می‌گویند. اگر خودشان سر کار باشند تک صدایی را ترویج می‌کنند و وقتی این طور نباشد چندصدایی را مطرح می‌کنند و اگر نتوانند انحصارطلبی را در اوج دنبال می‌کنند.

ادبایستی که در جلساتشان داشتند تفکر خود محورانه و مستبدشان را نشان می‌داد. ولی به هر حال جامعه اسلامی شکل گرفت و روز به روز گسترده‌تر شد تا سال ۷۱ یا ۷۲ که شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوبه‌ای داشت که در آن تشکل‌های دانشجویی تصویب شدند و بحث ضوابط تأسیس تشکل‌های اسلامی مطرح شد و در متن مصوبه جلوی تشکل‌های اسلامی داخل پرانتز نوشته شده بود «جامعه اسلامی دانشجویان» که این خیلی زمینه فعالیت جدی‌تر جامعه اسلامی را فراهم کرد و ما می‌توانستیم در دانشگاه قانونمندتر فعالیت کنیم.

II برخی از تأسیس جامعه اسلامی دانشجویان تحت عنوان انشعابی از دفتر تحکیم نام می‌برند ولی شما تاکید می‌کنید به این ندارد. علت این امر چیست؟
همه ما عضو انجمن اسلامی بودیم ولی در شورای مرکزی نبودیم و ما را در جلسات عادی هم راه نمی‌دادند که ما عملاً از انجمن فاصله گرفتیم. ما عضو انجمن بودیم ولی عضو تحکیم نبودیم چون دفتر تحکیم مجموعه انجمن‌ها بود که با ساز و کاری که داشت شورای را انتخاب می‌کردند که می‌شد شورای تحکیم. این اتحادیه انجمن‌های اسلامی بود که به تحکیم وحدت معروف بود. لذا ما هم هیچ‌گاه گفتیم عضو تحکیم بوده‌ایم.



II در آستانه انتخابات مجلس سوم که دفتر تحکیم بیانیه‌ای در حمایت از مجمع روحانیون صادر کرد، چه تأثیری بر فضای دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی داشت؟

در آن انتخابات دفتر تحکیم نقش پررنگی داشت و شاید قوی‌ترین تشکیلات پس از مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم بود با جذابیت‌ها و اثرگذاری‌هایی که بخصوص در آن زمان یک مجموعه دانشجویی می‌توانست داشته باشد. آن زمان امام (ره) صحبت‌هایی راجع به اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام آمریکایی داشتند و این جریان یک جنگ روانی گسترده‌ای را راه‌اندازی کردند و در فضای دانشجویی کشور خودشان را اسلام ناب و جریان مقابلشان را اسلام آمریکایی معرفی کردند. حتی اقتدر فضا تند شد که شخصیتی مثل آیت‌الله یزدی را آن موقع از منبر در یکی از مساجد پائین کشیدند.

در دانشکده خود ما تعدادی از دوستان بودند که عضو انجمن بودند ولی حرف دیگری داشتند. قبل از تأسیس جامعه اسلامی در دانشکده خودمان یک جمعی را تشکیل دادیم. خاطرم هست تنها روزنامه‌هایی که می‌آمد کیهان بود و اطلاعات. ما رفتم و گفتیم بالاخره اینجا دانشگاه است، روزنامه‌های دیگری هم در کشور هست، مثلاً روزنامه رسالت از ۶۵ - ۶۶ شروع به انتشار کرده بود. گفتیم روزنامه رسالت هم بیاورید. اما گفتند بودجه نداریم که روزنامه دیگری را خریداری کنیم که ما هم رفتم با روزنامه رسالت صحبت کردیم و تخفیف گرفتیم و وقتی دیدند دیگر هیچ بهانه‌ای باقی نمانده بالاخره روزنامه رسالت هم وارد دانشکده شد و یا با دوستان جلسه گذاشتیم و آقای پرورش را دعوت کردیم دانشکده و این جور کارها را قبل از اینکه جامعه تشکیل شود با دوستان انجمنی مطرح شده از فضای انجمن انجام می‌دادیم ولی این نشست‌های ما خیلی مخفی و در خوابگاه بود.

II یعنی جایی بروز نداشت؟

نخبر، البته آنها فهمیده بودند چه کسی پشت قضیه است ولی ما عنوانی نداشتیم و گرنه آنها برخوردهای خیلی نامناسبی داشتند.

II قطعاً آن زمان جذب غالب دانشجویان دست شما نبوده است، اما از لحاظ تعداد کمتر از آنها بودید یا بیشتر؟ اگر کمتر بوده‌اید چه علتی داشت؟

ما کمتر بودیم. این هم دلایل مختلفی دارد. اولاً همه دوره‌ها در دانشگاه یک اقلیتی دنبال کارهای دانشجویی و سیاسی و تشکیلاتی هستند و یک اکثریتی دنبال درس خواندن یا فعالیت‌های دیگر هستند. آن زمان هم این طور بود و الآن هم همینطور است و در آن اقلیتی که انگیزه فعالیت‌های سیاسی و تشکیلاتی داشتند با توجه به فضای غالب دانشگاه که گرایش به جریان روشنفکری با تمرین خاص خودش دارد، آنها جذب بیشتری داشتند. ضمن این که یکسری عوامل باعث می‌شد که انگیزه حضور در انجمن‌های اسلامی بیشتر شود. مثلاً حمایت‌های مختلفی که وزارت علوم از انجمن‌های اسلامی می‌کرد و آن هم به صورت خیلی پررنگ! دفتر داشتند، بودجه داشتند، راحت مراسم می‌گرفتند و... یعنی کار در انجمن ریسکی نداشت ولی فعالیت در جامعه اسلامی ریسک داشت. حتی فرد در ادامه تحصیل دچار تردید بود که آیا می‌گذاردن فوق‌لیسانس درس بخوانم یا نه؟ به خاطر گزینش‌هایی که بود. یا مثلاً به بچه‌های تحکیم خیلی بورس می‌دادند. شما بروید آمار فارغ‌التحصیلان آن سال‌ها را ببینید، اکثرشان افرادی بودند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از بچه‌های تحکیم بودند، اینها چیزهایی بود که رانت‌هایی را برای دفتر تحکیم درست کرده بود و این هم جذاب بود. یعنی فرد احساس می‌کرد اگر برود در دفتر تحکیم وقت بگذارد از مواهب اینطوری برخوردار می‌شود اما جامعه اسلامی بچه‌هایش کتک می‌خورند و مورد هیچ حمایتی هم نبودند و بودجه‌ای هم نداشتند، ضمن اینکه اشاره کردم بحث عدم اجازه برای ادامه تحصیل فرد هم وجود داشت. بنابراین به دلیل غلبه آن فضا و رانت‌هایی که بود تعداد کمی نیروهای انجمن بیشتر بود. در تمام دانشگاه‌ها هم دفتر داشتند

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

چشم‌انداز دانشجویی از شریزادگی و غرب‌زدگی تا انقلاب اسلامی



و این هم در جذب مؤثر بود ولی بعداً به تدریج تفاوت کرد. یعنی الان بچه‌های جامعه اسلامی در دانشگاه‌های کشور کم نیستند. اتفاقاً یکی از اشکالاتی که به مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی داشتیم همین کمی کردن تشکلهای بود، یعنی می‌گفتند تشکیلات شما زمانی می‌تواند دفتر بزند که فلان درصد از دانشجویان عضو آن باشند. این باعث شد تشکلهای از جمله جامعه اسلامی دانشجویان مقداری در شان باز شود و دانشجویان مختلفی اعم از اینکه آن ضوابط را دارند یا ندارند وارد تشکیلات شوند. این یکی از آفاتی بود که ما در رابطه با آن مصوبه داشتیم. آن موقع نیز ما موافق این مسئله کمی نگاه کردن به تشکلهای نبودیم.

چرا با وجود اینکه امام در سال ۶۷ دستور تأسیس بسیج دانشجویی و طلبه را صادر کردند، مایل بودید جامعه اسلامی را راه بیندازید؟ چه خلایبی وجود داشت که به این نتیجه رسیدید که جامعه اسلامی تشکیلی نباشد بهتر است؟

آن زمان هنوز بسیج در دانشگاه‌ها دفتر نداشت و اصلاً به این صورت که شما الان می‌بینید مطرح نبود. خیلی در فضای دانشگاه کم‌رنگ بود. بعد از شکل‌گیری جامعه اسلامی بود که فعالیت‌های بسیج در دانشگاه پررنگ شد و هر چه جلوتر آمد قوی‌تر و پررنگ‌تر شد. ضمن اینکه ما همیشه این بحث را داشتیم که اگر مجموعه‌های مختلف با اسامی مختلف و گاهی سلاقی مختلف باشند که در اصول مشترک‌اند می‌تواند مؤثرتر باشند از اینکه همه بخواهند بیابند ذیل یک عنوان. بحث ما این بود که شاید دانشجویانی باشند که اساس این تفکر را قبول داشته باشند ولی نخواهند تحت عنوان بسیج فعالیت کنند. از همین بحث‌هایی که الان وجود دارد و آن موقع هم وجود داشت. آن زمان ما عملاً تشکیلات خودمان را در مقابل بسیج نمی‌دیدیم، به هر حال ما هم‌مان بسیجی بودیم. ولی تکرار بهتر می‌دانستیم چون تشکلهای متعدد می‌توانست سلاقی مختلفی را جذب خودش کند.

آیا شما به انحراف فکری اولیه انجمن‌های اسلامی معتقدید؟

تا حدودی بله، اولین جلسه‌ای که من لو رفتم در دانشکده، دقیقاً در جلسه‌ای بود که آقای دکتر صفائیان (رئیس دانشکده دامپزشکی) دعوت شده بودند برای سخنرانی. اینها کسانی بودند که زمان شهید بهشتی شدت در مقابل ایشان موضع داشتند. در آن سخنرانی ایشان طوری موضع‌گیری کرد که خودشان شده بودند طرفدار شهید بهشتی و از جریان مقابل تحت عنوان چرانی که سر در آخور بازار دارد نام می‌برد، یعنی یک ادبیات چپ داشت. و بعد من دستم را بالا گرفتم که در تریبون آزاد صحبت کنم. آنها هم چون خیلی من را نمی‌شناختند استقبال کردند. گفتند ۵ دقیقه صحبت کن. من رفتم و ۲-۳ دقیقه صحبت کردم و از زیر میز مجری برنامه مدام به من مشت می‌زد و تذکر می‌داد که تمام کن! جمعیت هم در تالار دانشکده نشسته بودند و برایشان خیلی جالب بود که یک دانشجویی آمده و مخالف جریان حاکم وقت صحبت کرده است. وقت من که تمام شد گفتم خواهران و برادرانی که موافق‌اند من حرفم را ادامه بدهم صلوات بفرستند، همه صلوات بفرستادند و آنها ماندند که چه کار کنند. قصد این است که بگویم آن جریان از لحاظ فکری واقعاً نقطه مقابل روحانیت بودند. یعنی از روحانیت به روحانیتی که سر در آخور بازار دارد تعبیر می‌کردند و چنین ادبیاتی داشتند و در برخی بچه‌های انجمن دانشکده خودمان هم این مسائل مشهود بود و به لحاظ فکری وجهه پررنگ‌تر و افراطی‌تر جناح چپ آن سال‌ها بودند. البته دانشگاه تهران یک حالت برتری هم داشت و این یک مقداری باعث می‌شد که خودشان را بالاتر از بقیه انجمن‌ها ببینند.

پس شما هم قبول دارید که روند فعلی ادامه همان روند است؟ چون عده‌ای می‌گویند انجمن در دهه ۶۰ خیلی مقدس بود، در سال‌های دهه ۷۰ و بعد از دوم خرداد دچار دگرگونی و تحول شدند.



سؤال ویژه

اختلاف شما با آقای طبرزدی چه بود؟

آنچه که بعداً منجر به فاصله گرفتن من از آقای طبرزدی شد و دیگر ارتباط قطع شد، مقدار قابل توجهی خودباوری زیاد آقای طبرزدی بود. یعنی ایشان به نوعی هم خودش را تنوریسین می‌دید و هم نظریه‌پرداز و هم مجری. یک یکه‌تازی خاصی داشت. در یکی از جلسات یکی از کمیته‌های فرهنگی راجع به سالگرد شهید مطهری بین ما و ایشان برخوردی پیش آمد و این اختلاف آنجا بروز پیدا کرد و چون من نسبت به موضع ایشان واکنش نشان دادم، عملاً روابط ما قطع شد. از آن طرف دوستان هیأت یک اعتقاد جدی‌تری به روحانیت و گرفتن اسلام از روحانیت اصیل و پیروی از آن داشتند. خب این مسئله در بخش‌های مختلف خودش را به صورت رفتاری نشان می‌داد. ضمن اینکه در برخی حوزه‌ها، بحث‌های مطرح شده بین حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب در بین این دو جریان وجود داشت. مثلاً جریان آقای طبرزدی بیشتر وابسته به حزب بودند. ولی آن جریان‌ها که کمتر به حزب وابسته بودند و گرایشاتی به طیف مثبت سازمان مجاهدین انقلاب داشتند. این بحث‌ها مطرح بود و فعالیت‌های ما برای پیوند دادن این دو جریان نیز به نتیجه نرسید و قضایا تا زمان پذیرفته شدن قطعنامه در سال ۶۷ ادامه پیدا کرد.

بله، ادامه روند قبل است. زوایای انحرافی که انجمن داشت از همان موقع بود. فضای اتفاقات در دهه ۷۰ و بعد از آن متفاوت بود. مثلاً آنها در دهه ۶۰ بحث امام را قبول داشتند. خاطرهم هست زمانی که بحث خطبه‌های آقا پیش آمد و آن نامه‌ای که امام راجع به فرمایشات آقا نوشتند، اوج خوشحالی اینها در دانشگاه بود. آنقدر فضا را در دانشگاه سنگین کردند که برخی دوستان ما رفتند تا زمانی که نامه دوم امام پیش آمد که گفتند شما مثل خوشبخت در آسمان انقلاب می‌درخشید دوباره بخ بچه‌ها باز شد و آمدند در فضای دانشگاه. آن زمان اینگونه نبود که ولایت فقیه را قبول نداشتند باشند. آنها در انتخابات مجلس نسوم تسک‌شان به صحبت‌های امام (ره) راجع به اسلام ناب بود، ولی وقتی اینها را ریشه‌یابی می‌کنید می‌بینید که در بحث‌های فکری و عمیق امام می‌لنگند. مثلاً امام در همان زمان که دیدند سوءبرداشت‌هایی از حرفشان شد،

فرمودند من به جوانان انقلابی‌ام در حوزه و دانشگاه توصیه می‌کنم که اگر دست از دامن جامعه مدرسین بشکند به دامن اسلام آمریکایی می‌افتد. و اینها کسانی بودند که با طیف جامعه مدرسین مشکل داشتند. نمونه‌اش همان برخورد با آیت‌الله یزدی بود. یعنی اتفاقات این شکلی که می‌افتاد اینها می‌ماندند که آنها که قبلاً اینقدر خودشان را نسبت به امام پررنگ کرده بودند چه باید می‌گفتند؟ امروز برای ما کاملاً مشهود است که این جریان تداوم همان جریان است.

شما که دهه ۶۰ را دیده‌اید، واقعاً آنها آن زمان به ولی فقیه اعتقاد داشتند یا به تعبیر سعید حجازیان جذب شخصیت کاربزماتیک امام به عنوان رهبر سیاسی یک انقلاب شده بودند؟

شده‌های دهه اول انقلاب شعارهایی است که جریان چپ خیلی مجنوبشان می‌شود، مثلاً یکی از ویژگی‌های جریان‌ات چپ همین استکبارستیزی بود. یا بحث جنگ فقر و غنا. چون جبهه چپ با شعارهای امام که بر مبنای اسلام بود احساس همزادپنداری می‌کردند. نمونه خیلی بارز آن آقای مهندس موسوی است. این مهندس موسوی امروز همان مهندس موسوی دوران امام (ره) است، فکر نکند تغییر کرده است. مبانی فکری ایشان همان مبانی است که آن روز داشته است. برای همین است که امروز که می‌خواهد بحث ولایت فقیه امام را مطرح کند می‌گوید شاید ما آن موقع حرف‌هایی داشتیم. اینها کسانی بودند که نسبت به آقای مهندس موسوی تعلق خاطر داشتند و ما به شوخی بهشان می‌گفتیم که مهندس موسوی عطفه می‌کند، شما برایش بیانه صادر می‌کنید! به نظرم شاخص مهمی است آقای مهندس موسوی دهه ۶۰ که آن حرف‌ها را می‌زد و آن شعارها را می‌داد و امروز ببینید چطور شده است؟ تفکراتش، دیدگاه‌هایش، منش‌اش! یعنی این نیست که بگویم مهندس موسوی یک مرتبه عوض شده است، نه! کسانی که مهندس موسوی را از نزدیک می‌شناختند از رفتارهای اخیرش اصلاً تعجبی نداشتند و این کارها برایشان قابل پیش‌بینی بود.

یعنی مبانی تفکر ایشان طوری بود که پیش‌بینی می‌شد چنین اتفاقی بیفتد؟

نظر تان درباره وضعیت حال حاضر جامعه اسلامی دانشجویان چیست؟

من چند سال پیش دغدغه ورود نیروهای اصیل را مطرح کردم و حدود ۶-۵ سال پیش بود که دوستان جامعه تریز برنامه‌ای برگزار کرده بودند. من مدتی بود در جلسات جامعه نرفته بودم ولی آن جلسه را که رفتم خیلی مرا نگران کرد. در مسیر برگشت به آقای ربانی گفتم که من خیلی نگران آینده جامعه اسلامی هستم.

این ضعف را به طور خاص در چه چیزی می‌بینید؟

تیب بچه‌هایی که آمده بودند در جامعه، حقیقتاً احساس کردم خیلی تفاوتی با بقیه تشکلهای ندارد. ظاهرشان، رفتارهایشان. یعنی به جز شورای مرکزی، بدنه جامعه اسلامی را احساس کردم که اساساً با اهداف و جهت‌گیری‌های اصلی فاصله دارند و این نگرانی برای من به صورت جدی پیش آمد که در مسیر انتخابات آینده جامعه اسلامی چه می‌شود؟ نمی‌خواهم بگویم الان همه نگرانی من اتفاق افتاده است، نه ولی دغدغه من پررنگ‌تر شده است.

شاید علتش این است که حزب‌اللهی‌های اصیل می‌روند به بسیج ولی طیف خاکستری تر می‌روند به جامعه اسلامی که ممکن است پایه اعتقادی محکمی نداشته باشند.

این واقعیتی هست که هست و ما تأثیرش را در برخی دفاتر جامعه می‌بینیم. یعنی برخی دفاتر در حدی مشکل پیدا کردند که شورای مرکزی دوره‌های اخیر مجبور به تعلق یا انحلال شد. بخشی هم این است که بسیج الان خیلی شناخته شده و پررنگ است و به همین دلیل در جامعه اسلامی تحرکی نیست و این هم آفاتی مثل زمینه‌های اختلاف را فراهم می‌کند.

شما بروید آمار فارغ‌التحصیلان آن سال‌ها را ببینید. اکثرشان افرادی بودند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از بچه‌های تحکیم بودند. اینها چیزهایی بود که رانت‌هایی را برای دفتر تحکیم درست کرده بود و این هم جذاب بود. یعنی فرد احساس می‌کرد اگر برود در دفتر تحکیم وقت بگذارد از مواهب اینطوری برخوردار می‌شود اما جامعه اسلامی بچه‌هایش کتک می‌خورند و مورد هیچ حمایتی هم نبودند و بودجه‌های هم نداشتند ضمن اینکه اشاره کردم بحث عدم اجازه برای ادامه تحصیل فرد هم وجود داشت

